



پیغام عشق

قسمت پانصد و بیست و چهارم





چراغ اول: جویبار و جامه

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۹ - برنامه ۸۷۳ گنج حضور

هر که به جوبار بُود، جامه بر او بار بُود

چند زیان است و گران خرّقه و دستار، مرا!

ما در جویبار زندگی هستیم. آب زندگی در درون و بیرون ما جاری است و می‌خواهد ما را به حرکت و رقص و شنا دریاورد. می‌خواهد که ما نرم و روان در این آب حرکت کنیم، هم خود با هماهنگ شدن با این جریان زنده‌کننده زندگی، شادی اصیل را تجربه کنیم و هم به منظور زندگی که پراکندن عشق و خلق زیبایی‌ها از طریق ما همراه با شادی و طرب است، دست پیدا کنیم. ما قرار است ساکن روان بشویم. یعنی با سوار شدن هشیاری به هشیاری به سکون و ثبات برسیم، و اما در عین حال روان باشیم، جاری شویم، و عشق از طریق ما و با عمل ما در جهان جاری شود. پس ما اصالتاً امکان شنا در این جویبار را داریم، آن هم به صورت کاملاً آزاد و روان که خاصیت هشیاری ما است. اما همانیدگی‌های ما مخصوصاً دردها مانند جامه‌ای هستند که بر تن کرده باشیم. کسی که جامه بپوشد نمی‌تواند در آب راحت شنا کند. چون سنگین می‌شود. به همین دلیل است که انداختن همانیدگی‌ها این قدر اهمیت پیدا می‌کند. برای شنا کردن آزادانه در فضای یکتایی، باید همانیدگی‌های خود را بیندازیم.

چراغ دوم: زندگی، آهوی وحشی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۰۴ - برنامه ۸۶۵ گنج حضور

همه آهنگِ لقا کن، خمّش و صید رها کن

به خموشیت میسر شود آن صید و خُشت



زندگی هم چون یک آهوی زیبای وحشی است. تا وقتی با ذهن دنبال او می‌دویم از ما می‌گریزد. اما اگر ما خاموش باشیم، ذهن خود را ساکت کنیم، آرام و ساکت در یک جا بنشینیم، و دست از تعقیب زندگی با ذهن برداریم، آن وقت خود زندگی می‌آید و ما را کامل دربرمی‌گیرد.

چراغ سوم: لی مع الله وقت

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم از بیت ۲۹۵۹ - برنامه ۸۶۱ گنج حضور

گفت: بهر شاه، مبذول است جان

او چرا آید شفیع اندر میان؟

لی مع الله وقت بود آن دم مرا

لا یسع فیهِ نبیُّ مُجتَبی

در لحظات خاموشی و سکوت مطلق ذهن، وقتی که تسلیم کامل می‌شویم، فضا را تا می‌توانیم باز می‌کنیم، می‌گوییم «من نمی‌دانم» و تلاشی برای دانستن نمی‌کنیم، درست همان موقع وقت یکی شدن ما با خداست. مولانا و حضرت رسول از این لحظات به عنوان «لی مع الله وقت» یاد می‌کنند. یعنی لحظاتی که ما با خدا یکی می‌شویم. تجربه این لحظات بستگی به کیفیت تسلیم و فضاگشایی ما دارد. هرچقدر فضاگشایی ما بهتر باشد و بیشتر تسلیم باشیم، بهتر می‌توانیم این لحظات یکی شدن با خدا را تجربه کنیم.

اما نکته مهم در این جاست که در این لحظات ما نباید چیزی را با خود ببریم، نه یک فکر، نه یک هیجان، نه یک بیت شعر، نه استاد معنوی و نه هیچ انسان دیگری را. اگر چیزی یا کسی واسطه قرار بگیرند، و کسی در فضای یکی شدن ما با خدا بیاید، دیگر لحظه «لی مع الله وقت» را از دست داده‌ایم.



اساتید معنوی نیز تنها تا جایی می‌توانند با ما بیایند که ما یاد بگیریم باید فضاگشایی کنیم، اما انجام عمل فضاگشایی در حد نهایی خود و یکی شدن ما با زندگی، باید هشیارانه توسط خود ما انجام شود. در این مورد نه تنها هیچ‌کسی نمی‌تواند به ما کمک کند، بلکه هر کمکی حتی از طرف انسان زنده به حضور دیگر، آوردن فاصله و مانع بین خود ما و زندگی است و مانع یکی شدن ما با خدا می‌شود.

چراغ چهارم: سر کشیدن جرعه آخر با خود ما است

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۷ - برنامه ۸۱۴ گنج حضور

خَلْقِ نشسته گوشِ ما، مست و خوش و بیهوشِ ما

نعره زنان در گوشِ ما که: «سوی شاه آ، ای گدا!»

انسان‌های به حضور رسیده که به بی‌نهایت خدا زنده شده‌اند، چه آن‌هایی که هنوز در این فُرم خاکی هستند و چه آن‌هایی که گذر کرده و از فُرم خاکی رها شده‌اند، مشتاق و منتظر به حضور رسیدن ما هستند. آن‌ها در این مسیر ما را یاری می‌دهند. آن‌ها ما را تشویق می‌کنند و می‌گویند شما هم می‌توانید. اما نکته این جاست که نوشیدن جرعه آخر، یعنی تبدیل کامل هشیاری و گذر کردن ما از این مرحله ذهن، تنها توسط خود ما انجام می‌شود. هرکس باید قدم آخر را خودش بردارد، جرعه آخر را خودش بنوشد. خودش باید به آن طرف جو برود، کسی نمی‌تواند این کار را به جای او انجام دهد.

چراغ پنجم: خدا هر لحظه در کار است که ما را زنده کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۲۷ - برنامه ۷۱۹ گنج حضور

هر لحظه و هر ساعت یک شیوه نو آرد

شیریتتر و نادرتر زان شیوه پیشینش



زندگی نوبه‌نو است، هر لحظه یک شیوه نو و جدید می‌آورد. خدا در هر لحظه در کار جدیدی است، و منظور اصلی او زنده کردن ما به خود است. زندگی پر از شوق و اشتیاق است برای زنده کردن ما. اتفاقات را در پیش روی ما می‌آورد تا با گشودن فضا در اطراف آن، به او زنده شویم.

چراغ ششم: باطن او جدی است و ظاهر او بازی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۱۳ - برنامه ۸۷۱ گنج حضور

یار در آخر زمان، کرد طرب سازی

باطن او جد جد، ظاهر او بازی

وقتی زندگی اتفاقی را در پیش روی ما گذاشت، ما باید بدانیم این اتفاق ظاهر او، یعنی ظاهر زندگی است، و آن را بازی بگیریم و فضا را در اطراف آن باز کنیم. نکند اتفاق را جدی بگیریم و منقبض بشویم. اصل، خدا و زندگی است. باطن او که کاملاً جدی است، همان فضای عدم است و زنده شدن ما به زندگی. پس باید باطن او که زنده شدن به خدا است را جدی بگیریم و ظاهر او که اتفاق این لحظه است را بازی بگیریم.

چراغ هفتم: زندگی از طریق اتفاق این لحظه می‌آید

مولوی، دیوان شمس، غزل ۸۳۷ - برنامه ۸۷۷ گنج حضور

شیرخوار کرمند و نگران

تا که مادر ز کجا می‌آید

انسان‌ها منتظرند. منتظر این که به خدا زنده شوند. درست مثل یک کودک شیرخواره که منتظر است که مادرش از کجا می‌آید تا به او شیر دهد. کلمه «کجا» در این بیت خیلی بامعنا است. واقعاً زندگی از کجا می‌آید تا شیر کرم خودش را به ما بدهد؟ «جواب: از طریق اتفاق این لحظه.» انسان خردمند هر لحظه نگاه می‌کند ببیند اتفاق این لحظه چه است،



فضا را در اطراف آن باز می‌کند. این قدر این کار را تکرار می‌کند تا «ناگاهان» به یک لحظه به خدا زنده شود. پس اتفاق این لحظه مهم است، نه به این خاطر که جدی است و ما را خوشبخت یا بدبخت می‌کند، بلکه مهم است به این دلیل که ما با بازی گرفتن آن و فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه می‌توانیم به خدا زنده بشویم. پس خدا از طریق اتفاق این لحظه می‌آید. ما باید شاهی که در لباس مبدل اتفاق این لحظه رسیده است را بشناسیم و با گشودن فضا در اطراف اتفاق این لحظه به شاه خوش آمد بگوییم.

منسوب به مولانا - برنامه ۸۷۶ گنج حضور

دیده‌ای خواهیم که باشد شه شناس

تا شناسد شاه را در هر لباس

چراغ هشتم: دام و سبب

مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۱ - برنامه ۸۷۲ گنج حضور

اگر نه عشق شمس الدین، بدی در روز و شب ما را

فراغت ها کجا بودی، ز دام و از سبب ما را

وقتی زندگی اتفاق این لحظه را پیش می‌آورد، ما دو گونه می‌توانیم با آن برخورد کنیم. نوع برخورد اول این است که اتفاق را جدی بگیریم و تصور کنیم که این اتفاق باعث خوشبختی یا بدبختی ما می‌شود، و اگر اتفاق به ظاهر بد است، منقبض بشویم. در این حالت اتفاق این لحظه را سبب اتفاق بعدی می‌گیریم، و به دام اتفاق می‌افتیم. معمولاً در این حالت اتفاقات بد و ناگوار پشت سر هم می‌افتند. چون ما خدای سبب‌ساز را در پشت سر اتفاقات ندیده‌ایم، بلکه اتفاقات را سبب اتفاقات بعدی فرض کرده‌ایم.



برخورد دوم این است که اتفاق را بازی بگیریم و در اطراف آن فضا را باز کنیم. و بدانیم که این اتفاق نیست که سبب خوشبختی یا بدبختی ما می‌شود، بلکه خدای سبب‌ساز در کار است. در این حالت اتفاق این لحظه از فضایی که ما در اطراف آن‌ها باز می‌کنیم برکت می‌گیرد، امر کن‌فکان جاری می‌شود، و اتفاق را به بهترین نحو در راستای بیداری ما تغییر می‌دهد.

چراغ نهم: پیش رفتن با امر کن

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ایات ۳۵۳۵ و ۳۵۳۶ - برنامه ۸۷۶ گنج حضور

مصطفی را هجر چون بفراختی

خویش را از کوه می‌انداختی

تا بگفتی جبرئیلش: هین مکن

که تو را بس دولت است از امر کن

در مسیر زنده شدن به زندگی، ممکن است ما در جاهایی عجله بکنیم و بخواهیم هرچه زودتر به خدا زنده بشویم. در این حالت وارد ذهن می‌شویم و می‌خواهیم خود را با ذهن خود از کوه همانندگی‌ها بیندازیم تا به خدا زنده شویم. درحالی‌که این راه درستی نیست. سریع‌ترین راه زنده شدن به خدا، از طریق هماهنگ شدن ما با قضا و کن‌فکان خدا است. به قول مولانا، «ما از امر کن به دولت و بخت زیادی می‌رسیم.» یعنی که اگر تنها تمرکز خود را بگذاریم بر روی این‌که الان قضا چه اتفاقی را برای ما در این لحظه پیش آورده است، و در اطراف همان اتفاق فضا باز کنیم، آن وقت کن‌فکان خدا (یعنی این‌که خدا می‌گوید بشو و می‌شود)، به نفع ما عمل کرده و درون و بیرون ما را به بهترین وجه در راستای زنده شدن به خدا تغییر دهد. فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه و جاری شدن امر کن‌فکان، سریع‌ترین راه زنده شدن به خدا است.



چراغ دهم: شادی و طرب اصیل، پاسخ بلی است به الست.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۲۵

من طربم طرب منم زهره زند نوای من

عشق میان عاشقان شیوه کند برای من

شادی و طرب اصیل نه تنها لذت بخش است، بلکه حق طبیعی ما، و از آن مهم تر معادل پاسخ مثبت ما به عهد الست است. خدا هر لحظه از ما می پرسد که آیا تو از جنس من هستی، و ما دو جور پاسخ می دهیم. اگر با فضا بندی و انقباض به ذهن بیفتیم و شادی اصیل را تجربه نکنیم، به عهد الست وفا نمی کنیم. اما اگر صبر و شکر داشته باشیم و با فضا گشایی و انبساط درون، شادی و طرب اصیل خود را نگه داریم، آن گاه در جواب خدا که می پرسد: «آیا تو از جنس من هستی؟»، پاسخ می دهیم: «بله، از جنس تو هستم».

چراغ یازدهم: شراب زندگی را نریزیم

در داستانی از دفتر پنجم مثنوی بیت ۳۴۳۹ داشتیم که امیری مهمان داشت و از غلامش خواست برای بزمشان شراب بگیرد، و غلام هم این کار را کرد، اما در راه بازگشت، زاهدی جلوی غلام را گرفت و سبوی شراب او را شکست و شراب ریخت. تمثیلی از این که خدا هر لحظه می خواهد شراب خود را به ما بدهد و ما را مست زندگی کند، اما ما با من ذهنی خود شراب را می ریزیم و هدر می دهیم. ما باید شراب زندگی را بگیریم و هدر ندهیم.

باید زندگی را تمام و کمال زندگی کنیم. باید شادی بی سبب و طرب و عشق را در تمام سلول های وجود خود تجربه کنیم. زندگی در فرم انسان کوتاه است. همین الآن وقت زنده شدن ما به زندگی است. از کجا معلوم فرصت دیگری در جای دیگری پیدا کنیم؟



مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۴۲۹ - برنامه ۷۳۵ گنج حضور

هزاران قرن می باید که این دولت به پیش آید

کجا یابم دگر بارش اگر این بار بگریزم

چراغ دوازدهم: همه کاره، بی کار است

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۷۲ - برنامه ۸۷۶ گنج حضور

تو از آن بار نداری، که سبکسار چو بیدی

تو از آن کار نداری، که شدستی همه کاره

گذاشتن تمام تمرکز بر روی کار زنده شدن به خدا، شرط پایه‌ای و اساسی زنده شدن به خداست. اگر گاه باشیم، زمانی کار کنیم و زمانی کار نکنیم، اگر یک ساعت فضاگشایی کنیم و ساعت بعد فضا را ببندیم، اگر همانیدگی‌ها ما را به خود بکشند و تمرکز را از روی کار روی خود برداریم، همه کاره می‌شویم. و همه کاره، هیچ کاره است. این به این معنا نیست که ما در این دنیا شغل و حرفه نداشته باشیم و کاری در بیرون انجام ندهیم، بلکه به این معنا است که هر کاری که انجام می‌دهیم در راستای زنده شدن خود به زندگی انجام دهیم. مثلاً اگر من شغل و حرفه‌ای داریم که در آن هر روز با همکاران یا ارباب رجوع در ارتباط هستیم، باید اصل را بر این بگذارم که کار اصلی من فضاگشایی در اطراف انسان‌ها است. کار من عشق ورزیدن است. عشق باید از من به کار من جاری شود. وقتی با چالشی روبه‌رو شدم، هشیاری‌ام را تیز تیز نگه دارم. در کار غرق نشوم، بلکه کار بیرونی من ابزاری شود برای تمرین فضاگشایی، و وسیله‌ای برای جاری شدن نیروی زنده زندگی از من به آن کار. غرق شدن در کار و استرس‌های آن، نشانه رفتن به ذهن و پایین آمدن سطح هشیاری است، که خودش به نوعی همه کاره شدن است.



چراغ سیزدهم: غم خود را به یک غم محدود کنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۵۷ - برنامه ۸۷۶ گنج حضور

خود مَنْ جَعَلَ الْهَمُّومَ هَمًّا

از لفظ رسول خوانده استم

رسول فرمودند: «هرکس غم‌هایش را به غم واحد، محدود کند، خداوند غم‌های دنیوی او را از میان می‌برد. و اگر کسی

غم‌های مختلفی داشته باشد، خداوند به او اعتنایی نمی‌دارد که در کدامین سرزمین هلاک گردد.»

این حدیث پیامبر چقدر نویدبخش است، و در عین حال چقدر تأمل‌برانگیز. حجت را بر ما تمام می‌کند. می‌گوید: اگر

غمی در این دنیا از چیزهای دنیایی به ما می‌رسد، به‌خاطر این است که غم خود را یکی نکرده‌ایم، و به‌عبارتی تمام

هم‌وغم و توجه و تمرکز خود را بر روی زنده شدن به زندگی نگذاشته‌ایم. همه‌کاره شده‌ایم. حالا که ما این‌گونه شده‌ایم،

خدا هم دیگر اعتنایی ندارد که کدام همانیدگی و درد آن ما را در ذهن بمیراند. از طرفی همین حدیث بسیار امیدبخش

است، نشان می‌دهد که اگر ما تمرکز خود را تنها بر روی زنده شدن به زندگی بگذاریم و غم ما تنها این باشد که چه

کار کنیم که به خدا زنده شویم، آن وقت خدا تمام غم‌های دیگر را از ما می‌گیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۳۷ - برنامه ۸۷۶ گنج حضور

گفت: رَو، هر که غم دین برگزید

باقی غمها خدا از وی بُرید



چراغ چهاردهم: تمرکز روی دیگران، خود همه‌کاره شدن است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶ - برنامه ۸۷۶ گنج حضور

تا کُنی مر غیر را حَبَر و سَنی

خویش را بدخو و خالی می‌کنی

هشیاری حضور در حالت طبیعی خود که از جنس بی‌مکانی و بی‌زمانی است، در این لحظه بی‌نهایت حاضر، ناظر و قائم است. اما همین هشیاری توانایی جذب شدن به فرم‌ها را دارد. هر وقت که تمرکز خود را بر روی یک انسان دیگر می‌گذاریم، از آن جایی که این هشیاری اصولاً بر قالب فکری و جسمی یک انسان دیگر متمرکز می‌شود، از ذات اصلی خود دور می‌شویم. تمرکز بر انسان‌های دیگر هشیاری را از حالت آزاد و رهای خود که حاضر و ناظر و قائم بر ذات خود است، دور می‌کند. تمرکز روی دیگران ما را همه‌کاره می‌کند، و نمی‌گذارد به حضور برسیم.

چراغ پانزدهم: شکر به‌خاطر آن که چشم ما باز شده است

ما بعد از این که به این جهان فرم می‌آییم، شروع می‌کنیم به ساختن من‌ذهنی و این قدر در این کار پیش می‌رویم که کور می‌شویم. پرده ضخیمی از همانیدگی‌ها جلوی دید ما را می‌گیرد، با عینک همانیدگی‌ها می‌بینیم و همین‌طور پیش می‌رویم، و اصلاً هم متوجه نیستیم که در من‌ذهنی کور شده‌ایم. یک‌بار در یک‌جا بدون این که بدانیم که چه شد، به یک‌باره در یک لحظه این پرده کنار می‌رود و برای اولین بار بعد از مدت‌ها درست می‌بینیم. این لحظه شکر دارد.

کاری نداشته باشیم که چه می‌بینیم. فقط شکر کنیم که داریم درست می‌بینیم. به احتمال زیاد در آن لحظه چیزهای خوبی نمی‌بینیم، مثلاً می‌بینیم درد داریم، رنجش داریم، خشم فراوان داریم، به خودمان و دیگران آسیب زده‌ایم. اشکال ندارد. باز شکر کنیم، چون داریم درست می‌بینیم. تا دقیقه پیش نمی‌دیدیم. ولی الآن داریم می‌بینیم. این شکر دارد. چون خود دیدن و شناسایی کمک می‌کند که به سمت تغییر و تبدیل برویم. کمک می‌کند که به‌سوی کامل‌تر شدن دو اسبه بتازیم.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۲ - برنامه ۸۶۹ گنج حضور

هر که نقص خویش را دید و شناخت

اندر استکمال خود، دو اسبه تاخت

این حالت تنها به اوایل کار روی خود محدود نمی‌شود. گاهی پس از چند سال کار روی خود، یک‌هو رنجش و درد نهفته خود را می‌بینیم. دوباره شکر کنیم. چون شاید تا یک روز پیش آماده نبودیم که ببینیم، ولی الآن وقتش رسیده که ببینیم و آن درد را بیندازیم. پس شکر کنیم. شکر نکنیم برای این که چیزها همه خوب و درست و سر جای خود هستند. شکر کنیم چون داریم درست می‌بینیم. و این شکر دارد.

چراغ شانزدهم: شراب خوش خوراک زندگی، یا شکوفه و شورش شراب دنیایی؟

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۳۴ - برنامه ۸۸۰ گنج حضور

ز شراب خوش‌بخورش، نه شکوفه و نه شورش

نه به دوستان نیازی، نه ز دشمن انتقامی

ما در من‌ذهنی، مرتب به دنبال مسئله‌سازی برای خود و دیگران هستیم. حتی کارهایی که انجام می‌دهیم برای این که به زندگی و شادی برسیم، مقداری مستی موقت به ما می‌دهد، اما پشت سر آن درد یا به قول مولانا شکوفه و شورش یعنی حالت تهوع و دل‌پیچگی به ما دست می‌دهد. اما زندگی جور دیگری هم می‌تواند باشد. ما اگر مست شراب زندگی شویم و این شراب را از دوست و دشمن طلب نکنیم، و فقط شراب خوش خوراک زندگی را مستقیم از خود زندگی بگیریم، خواهیم دید که علاقه‌ای به مسئله‌سازی برای خود و دیگران نداریم. وقتی می‌بینیم چیزی کار نمی‌کند، می‌پذیریم و فضا باز می‌کنیم. با حرص و طمع دنبال هرچه بیشتر بهتر نمی‌رویم. خود را دوست داریم و به دنبال دردسر سازی برای خود و دیگران نیستیم. بلکه فقط خود را با خواست زندگی در این لحظه موازی می‌کنیم و پیش



می‌رویم. به این‌گونه دیگر زندگی ما دردآور نخواهد بود، بلکه مست شراب اصیل و بی‌دردی می‌شویم که مستقیم و بدون واسطه از خود زندگی می‌گیریم.

چراغ هفدهم: من تشنه‌ترینم، به من شراب بده

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۰۱ - برنامه ۸۸۱ گنج حضور

پیش از آنکه به حریفان دهی ای ساقی جمع

از همه تشنه‌ترم من، بده آن ساغر من

در راه معنوی و زنده شدن به خدا، هر که تشنه‌تر باشد، یعنی طلب بیشتری داشته باشد، بیشتر از ساقی مجلس یعنی خدا شراب مست‌کننده زندگی را دریافت می‌کند. ولی از کجا معلوم می‌شود که ما تشنه هستیم یا نه؟

هر که تشنه‌تر است، بیشتر فضاگشایی می‌کند. آن که تشنه‌تر است، از این دنیا چیزی نمی‌خواهد. تمام تمرکز و توجه‌اش را گذاشته بر روی این که شراب را از طرف زندگی بگیرد. آن که تشنه‌تر است، همانیدگی‌های خود را تندتند می‌اندازد تا سریع‌تر به خدا زنده شود. و بالاخره آن که تشنه‌تر است می‌داند که هرچقدر بیشتر از شرابی که از آن طرف می‌آید، ببخشد، شراب بیشتری نصیبش می‌شود. فراوانی و کوثر را درون خود تجربه می‌کند. اگر از آن طرف شرابی می‌رسد، مثلاً شادی بی‌سببی را تجربه می‌کند، یا خرد زندگی به او می‌رسد، از همان استفاده می‌کند تا شراب را به کائنات و انسان‌های دیگر برساند. پیام‌های عشقی و با ارتعاش بالا را که از طرف زندگی می‌گیرد، از این دست گرفته و از دست دیگر، به دست بقیه می‌رساند. خساست و بخل ندارد. هم نسبت به خود و هم نسبت به دیگران، با فراوانی زندگی برخورد می‌کند. او به یک راز پی برده است. می‌داند که هرچه بیشتر ببخشد، فضای درونش بیشتر باز می‌شود، و زندگی، شراب بیشتری به او می‌بخشد.



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

